

بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟

محمود تقی زاده داوری

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۰۱ تاریخ بازنگری: ۹۸/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۱/۲۶

چکیده

مقاله حاضر درصدد است تا شرح‌های علامه طباطبائی در زمینه حیات اجتماعی انسان را به لحاظ همخوانی و یا ناهمخوانی مورد ارزیابی قرار دهد. نوشته‌های ایشان در این مقوله، دو دسته است. یک دسته با ادبیات کاملاً فلسفی نوشته شده و دسته‌ای دیگر دارای ماهیتی الهیاتی - فلسفی می‌باشد. این مقاله از روش اسنادی و کتابخانه‌ای بهره برده و بر مجموعه آثار مکتوب علامه در این زمینه متمرکز است. فیش‌گیری داده‌های لازم و سپس تجزیه و تحلیل عمیق به شیوه توصیفی - استنباطی، روش انجام این پژوهش بوده است. از یافته‌های پژوهش حاضر این است که علامه به‌طور مکرر اصل مدنیّ بالطبع بودن انسان را به اصل مستخدمّ بالطبع بودن انسان تفسیر و تحویل نموده است که با یکدیگر ناهمخوان و ناسازگار است. اگر اصل اولی در انسان، مدنی بالطبع باشد، اجتماع برای او امری طبیعی بوده و او موجودی تعاونی تلقی شده که برای بقا نوع با هموعان خود همکاری می‌کند و هر گاه اصل اولی در بشر، اصل استخدام باشد، او بالطبع (یعنی طبیعت اولی) موجودی استخدام‌کننده و رقابت‌کننده با دیگران برای استخدام بیش‌تر، تصور می‌شود. او بالذات موجودی اجتماعی نیست بلکه از روی ناچاری تن به زندگی اجتماعی می‌دهد تا از ثمرات دیگران بیشتر بهره‌مند گردد.

واژگان کلیدی: علامه طباطبائی، انسان مدنیّ بالطبع، انسان مستخدمّ بالطبع، فلسفه اجتماع.

طرح مسأله

در ادبیات فلسفی ما، واژه انسان مدنی^۱ بالطبع، اصطلاحی کاملاً جاافتاده و رایج است. ریشه‌های این اصطلاح به نوشته‌های فلاسفه مشهور یونان بازمی‌گردد. افلاطون در کتاب جمهوری خود نیاز انسان‌ها به یکدیگر در تأمین خوراک و پوشاک و مسکن را علت پیدایش شهر و مدینه دانسته و آن را امری روشن و بدیهی تصویر کرده است. (Plato, 2001, 2/369)

از نظر او غایت اصلی و اولیه تشکیل شهر، غایتی اقتصادی است که اصل تقسیم کار و تخصص و همکاری جمعی برای رفع آن نیازها، از همین جا ناشی می‌شود. (Kaplestone, 1983, vol.1, part 1, 305) پس می‌توان چنین اظهار کرد که از نظر افلاطون، انسان به خاطر نیاز و احتیاج و از روی ضرورت و اضطرار و ناچاری در تأمین نیازهای اساسی جسمانی خود، تن به زندگی مدنی داده و با آن خو گرفته به گونه‌ای که طبیعی وی گشته است.

ولی ارسطو در کتاب سیاست، ارضاء غریزه جنسی را نخستین نیاز طبیعی انسان تلقی کرده و تشکیل اجتماع خانوادگی را برای رفع آن نیاز ضروری دانسته است. او در شرح سایر نیازهای طبیعی انسان، همان دیدگاه معلم خود، افلاطون را برگزیده و از ضرورت تأمین نیازهای اساسی جسمانی یعنی خوراک و پوشاک و مسکن نام برده است. ارسطو رابطه فرد و مدینه را به صورت جزء و کل تصویر کرده و گفته است: [اگرچه فرد و خانواده از دیدگاه زمانی بر شهر تقدم دارند] ولی شهر از دیدگاه طبیعی بر خانواده و فرد مقدم است. زیرا کل به ضرورت] و به طبع [بر جزء تقدم دارد ... زیرا افراد چون نمی‌توانند به تنهایی نیازهای خویش را برآورند، ناگزیر باید به کل شهر بپیوندند. آن کس که نمی‌تواند با دیگران زیست کند و یا چندان به ذات خویش متکی است که نیازی به همزیستی با دیگران ندارد، عضو شهر نیست و از این رو باید یا دد باشد یا خدا. (Aristotle, 1992, Book 1, 4, 8, 11 & 12) بدین ترتیب ارسطو نیز همانند افلاطون نیازهای اساسی جسمانی انسان را علت پیوستن او به جمع و جامعه دانسته و چنین روندی را که از روی ضرورت و الزام و اضطرار جریان دارد، امری طبیعی انسان تلقی کرده و او را حیوانی اجتماعی نامیده است. (Man is social animal by nature) (Kaplestone, 1983, vol.1, part 2, 481-491)

علامه طباطبائی در همه آثار خود اصل اجتماعی بودن انسان را پذیرفته و او را موجودی اجتماعی و مدنی قلمداد کرده است. ولی در توجیه اجتماعی بودن بشر، شروح و بیانات ایشان مختلف است. ایشان گاه اجتماعی بودن را امری طبیعی برای انسان تلقی

۳ بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟

کرده و از اصطلاح انسان مدنی^۱ بالطبع استفاده کرده است و گاه منشأ اجتماعی بودن بشر را روحیه استخدام‌گری او (یعنی به خدمت گرفتن دیگران و بهره بردن از منافع آنها) دانسته و از اصل انسان مستخدم^۲ بالطبع استفاده نموده است. حال سؤال پژوهش این است آیا این دو اصطلاح یکی است و یا با هم تفاوت دارد؟ اگر اصل اولی در انسان، استخدام‌گری باشد و انسان مستخدم^۳ بالطبع بالطبع^۴ الاولیة باشد، دیگر نمی‌تواند با همان طبیعت اولیه، اجتماعی باشد، بلکه باید با طبیعت ثانویه یعنی با تطبع و عادت، اجتماعی تصویر شود. با این حساب اصطلاح انسان مدنی^۵ بالطبع را باید به انسان مدنی^۶ بالطبع^۷ الثانویه یعنی التطبع^۸ والعادة تفسیر کرد؛ و هرگاه اصل اولی در انسان، پیوستن به جمع و جامعه باشد و انسان مدنی^۹ بالطبع یعنی بالطبع^{۱۰} الاولیة تلقی گردد و جمع بما هو جمع و مدینه بما هی مدینه را از درون و ذات خود طالب باشد دیگر نمی‌تواند با همان طبع اولی، دنبال به خدمت گرفتن دیگران و بهره بردن از منافع آنها باشد بلکه باید با طبیعت ثانوی و عادت، به است شمار دیگران روی آورد. بر این مینا، هر گاه گفته شود انسان مستخدم بالطبع باید توضیح داده شود یعنی بالطبع^{۱۱} الثانویه یعنی التطبع و العادة. لازم به یادآوری است که نوشته حاضر از تحلیل‌های استاد شهید مرتضی مطهری در بیان لوازم و تفاوت‌های هر یک از دو اصل مذکور بهره‌مند گردیده که در جای جای این مقاله بدان اشاره کرده است.

حال مسأله پژوهش حاضر این است که روشن کند مرحوم علامه، شکل‌گیری و تداوم اجتماع انسانی را معلول چه عاملی می‌داند؟ آیا روحیه دگرخواهی و جمع‌طلبی؟ و یا استخدام و بهره‌گیری از منافع دیگران؟ و یا رفع بهتر نیازهای اساسی جسمانی؟ و یا عاملی دیگر؟ آیا مجموع شروح و تفاسیر ایشان در این زمینه یکدست و همخوان است و یا ناسازگار و ناهمخوان؟

شناخت این مسأله که آیا انسان موجودی اجتماعی است و یا غیراجتماعی و اگر اجتماعی است، عامل اجتماعی بودن او، امری ذاتی و درونی است و یا عَرَضی و بیرونی، نه تنها به لحاظ نظری مهم و باارزش است بلکه به لحاظ تربیتی، اخلاقی و حقوقی نیز شایسته اهتمام و توجه است. حال اگر فیلسوف برجسته‌ای در این زمینه، اظهار رأی کرده و ادله‌ای برای رأی خود ارائه کرده باشد، اهمیت بررسی آن دوچندان می‌شود. زیرا آراء فیلسوف مزبور نه تنها در محافل آکادمیک طرح و تحلیل می‌شود بلکه در کتب درسی مقاطع مختلف تحصیلی نیز وارد شده و افکار کلّ بدنه آموزشی و پژوهشی کشور را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. آراء علامه طباطبائی در حوزه انسان و جامعه نیز این چنین است.

او احیاکننده فلسفه عملی / مدنی و اجتماعی مسلمین در عصر حاضر است و در عین حال در کتاب تفسیری معروف خود (المیزان) اهتمام ویژه‌ای به مباحث اجتماعی دارد که ایشان را از سابقین و لاحقین این دانش (تفسیر) متمایز می‌کند. از این رو، تشخیص درست نظر نهایی ایشان در زمینه زیست اجتماعی انسان و کیفیت جمع و همخوانی آن با آراء ظاهراً متضاد و ناهمخوان، از جمله مقاصد این پژوهش می‌باشد. او برای هر یک از اصول انسان مدنی^۱ بالطبع و الانسان مستخدم^۲ بالطبع، تحلیل فلسفی آورده و آن‌ها را با آیات قرآنی مستند ساخته است. بررسی دقیق تحلیل‌ها و استنباط‌های قرآنی ایشان در شرح و توضیح اصول فوق الذکر، هدف اصلی این وجیزه را تشکیل می‌دهد.

حال پرسش‌های این پژوهش به شرح زیر است:

۱. آیا علامه در شرح اصل الانسان مدنی^۱ بالطبع، به همین اصل وفادار مانده و یا آن را به الانسان مستخدم^۲ بالطبع تحویل کرده است؟
۲. آیا اصل الانسان مدنی^۱ بالطبع با اصل الانسان مستخدم^۲ بالطبع همخوان و سازگار است؟ و یا خیر ناهمخوان و ناسازگار؟
۳. ویژگی‌ها و لوازم هر یک از دو اصل فوق‌الذکر کدامند؟

پیشینه تحقیق

ابونصر فارابی معلم ثانی (۲۵۹-۳۳۹ Q) اولین فیلسوفی است که بحث زندگی اجتماعی انسان را در کتب فلسفی خود به شیوه مستوفی و مبسوط موردبررسی قرار داده است. فارابی، فصل‌هایی را در چهار کتاب *Ārāo Ahl al-Madinah al-Fazilah*, 1991, chapter 26, 117-119; *al-Siyāsah al-Madaniyah*, 1987, 69-70; *Fosool al-Montaze^{ah}*, 1405, chapter 25, 41-42; *ketab al-Mellah*, 1986, 53 فلسفه اجتماع (و یا فلسفه مدنی / حکمت مدنی / علم مدنی) اختصاص داده است. او در فصل ۲۶ از کتاب آراء اهل المدینه الفاضله، با عنوان «القول فی احتیاج الانسان إلى الاجتماع و التعاون» در شرح نیاز فطری انسان به زندگی اجتماعی با هم‌نوعان، چنین آورده است: و هر فردی از مردم، هم در قوام وجودی‌اش و هم در دستیابی به بالاترین کمالات خود، به‌طور فطری نیازمند به امور کثیری است که به‌تنهایی قادر به تأمین همه آن‌ها نمی‌باشد، بلکه احتیاج به جماعتی دارد که هر فرد از آن، به یک امر از آن امور مورد احتیاج اقدام نماید؛ و حال هر فرد از مجموع افراد نسبت به دیگری به همین‌گونه است. از این رو، امکان ندارد انسان به کمالی که فطرت طبیعی برای نیل به آن قرار داده شده، دست یابد،

بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟ ۵

مگر از طریق زندگی اجتماعی گسترده متعاون یکدیگر که در آن، هر فرد، بعضی از احتیاجات فرد دیگر نسبت به قوام وجودی و دستیابی به کمالش را برآورده سازد. (Farabi, 1991:117)

و اما شیخ الرئیس، ابن سینا (Q 370-428) در دو کتاب شفا (Shefā, 1984, 441) و نجات (Nejāt, 2000, 708-709) شرحی شبیه شروح افلاطون و ارسطو از مدنی بالطبع بودن انسان ارائه داده است. او در این دو کتاب و نیز در رساله تدبیر منزل (تدابیر المنازل/السیاسات الاهلیة) بر خلاف فارابی که زندگی اجتماعی را باعث تأمین نیازهای حیاتی جسمانی و نیز دستیابی به افضل الکملات می‌دانست، تنها به عامل نیازهای جسمانی و نیاز به هموعان در جهت رفع این نیازها تأکید داشته و از عامل مهم کمال‌جویی و کمال‌خواهی و نیازهای اصیل روحانی بشر که تنها در جمع و جماعت و در ظرف جامعه قابل دستیابی است، غفلت ورزیده است: «از امور روشن این است که انسان از سایر حیوانات متمایز می‌شود بدین خاطر که هرگاه به‌صورت تنها و انفرادی و شخص واحد بخواهد بدون شریکی که او را در برآوردن ضروریات نیازمندی‌هایش کمک دهد، متولّی تدبیر امور خود گردد، معیشتش سامان نمی‌پذیرد و به ناچار باید با فرد دیگری از هموعان خود، رفع نیاز خود نموده و آن دیگری نیز به همین ترتیب با استعانت از او و اشباه او رفع نیاز خود نماید. ... از این‌رو، انسان‌ها ناچار به إنعقاد مدینه‌ها و اجتماعات می‌باشند، پس هرگاه کسی خود را از چرخه زندگی مدنی بی‌نیاز بیند، پس او شباهتی به جنس مردم نداشته و از کمالات آنان محروم خواهد بود». (Ibn Sina, 1984, Vol. 1, 441)

و اما ابن خلدون (Q 732-808) در کتاب مقدمه خود، در توضیح مدنی بالطبع بودن بشر، علاوه بر تأکید بر تأمین نیازهای زیستی، حیاتی و جسمانی، به مسأله تأمین امنیت از طریق زندگی جمعی نیز اشاره کرده است. اشتغال به سیاست و سفارت و مسافرت‌های مداوم و مشاهده جنگ‌ها و زد و خوردهای قبایل و حکومت‌های محلی شمال آفریقا و فروپاشی دولت‌های ضعیف و پاگیری دولت‌های جدید، چه بسا عامل اهمیت یافتن ایده امنیت در سایه زندگی اجتماعی در ذهن و ذاکره این نابغه عرصه سیاست و اجتماع بوده است. او در فصل اول از کتاب اول مقدمه خود، ضمن برشمردن تفصیلی نیازهای مادی روزمره بشر از خوراک و پوشاک و مسکن و امثال آن، به سلاح دفاعی به‌عنوان تأمین‌کننده امنیت گروهی نیز اشاره کرده است: «مقدمه نخست در این است که اجتماع نوع انسان ضروری است و حکیمان از آن با تعبیر الانسان مدنی بالطبع یاد می‌کنند یعنی او ناچار به تشکیل اجتماع است که در اصطلاح حکما به مدینه نامیده می‌شود. آپس از مجموع آنچه

به تفصیل شرح داده شد درمی‌یابیم که [انسان ناچار است که با هم‌نوعان خود در این امور، متعاون باشد و مادامی که چنین تعاونی موجود نباشد، پس برای او قوت و غذایی فراهم نمی‌گردد و حیات او به اتمام نمی‌رسد به خاطر آنچه خداوند تعالی در وجود او از احتیاج به غذا برای حیانتش قرار داده و همچنین به خاطر فقدان اسلحه، دفاع از جانش برای او حاصل نمی‌شود پس شکار حیوانات می‌شود و حیات او در معرض هلاک قرار می‌گیرد و نسل بشر منقرض می‌گردد. ولی هنگامی که تعاون باشد، برای او قوت، جهت تغذیه و سلاح برای دفاع فراهم می‌آید و حکمت خداوند در بقاء او و حفظ نوع بشر، به اتمام می‌رسد. از این‌رو، این اجتماع برای نوع انسان ضروری بوده و اِلّا وجود آن‌ها به کمال نمی‌رسد. (Ibn Khaldoon, 1424 Q, 46-47; & 1970, Vol. 1, 77-79)

بحث مدنیّ بالطبع بودن انسان به‌طور شایسته در کتاب جامعه و تاریخ استاد شهید مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸) مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است. ایشان در ذیل عنوان «آیا انسان بالطبع، اجتماعی است؟»، ابتدا سه تفسیر از این اصل به شرح زیر ارائه می‌دهند. اول، انسان اجتماعی آفریده شده، به معنای این است که طبیعتاً به صورت جزئی از کلّ آفریده شده و گرایش پیوستن به کل اجتماعی در نهاد هر فردی موجود می‌باشد. تفسیر دوم بدین‌معناست که اضطرار و جبر بیرونی انسان را مجبور کرده تا به جمع و زندگی جمعی تن دهد و اِلّا انسان به‌حسب طبع اوّلی خود تمایلی به پیوستن به اجتماع ندارد و مایل است آزاد و بدوین قید و بند تحمیلی باشد، ولی از طریق تجربه دریافته است که به تنهایی قادر به ادامه حیات نبوده و باید بالاجبار به محدودیت زندگی اجتماعی تن دهد؛ و تفسیر سوم این است انسان به‌حکم عقل فطری و قدرت حساب‌گری خود به این نتیجه رسیده که با مشارکت و همکاری دیگران در قالب زندگی اجتماعی، بهتر می‌تواند از مواهب خلقت بهره‌مند گردد، از این‌رو، شرکت در زندگی جمعی را انتخاب کرده است. (Motahhari, 2000, Vol. 2, 333) ایشان در ادامه، لوازم منطقی هر یک از سه تفسیر را شرح داده است.

حسب مرور انجام شده، مهم‌ترین مقالاتی که پیرامون موضوع مورد بحث در این پژوهش به رشته تحریر درآمده‌اند مطابق با شرح زیر است:

جهانگیر (2004) در پژوهش خود به گزارش و توصیف مباحث اجتماعی علامه در آثار مختلف ایشان پرداخته است. بوذری‌نژاد (2012) در مطالعه خود به بررسی نظریه اعتباریات اجتماعی علامه پرداخته و از این طریق دیدگاه ایشان درباره منشأ حیات اجتماعی را توضیح داده است. پورحسین (2014) اعتباریات را یک ابداع نظری علامه برشمرده به شرح

۷ بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟

اعتباریات اجتماعی و نقش آن در شکل‌گیری نظامات جمعی و زندگی اجتماعی و بنیان‌های حقوق و اخلاق جمعی پرداخته است. لکزایی و فلاح (2015) در پژوهش خود تلاش می‌کنند تا وجوه اشتراک و افتراق اندیشه‌های اجتماعی علامه و لیپمن در جهت استفاده هر چه بهتر از آموزش فلسفه برای کودکان در نظام آموزشی و تربیتی رسمی و عمومی را روشن سازند. کرمی‌قهی (2016) در مطالعه خود تلاش دارد تا نظریه اعتباریات علامه و تفسیر خاص ایشان از مدنی^۱ بالطبع بودن انسان را به عنوان رویکردی متفاوت در بنیان‌گذاری علوم انسانی و اجتماعی بومی، معرفی نماید. حسنی‌فر (2017) در مطالعه خود سعی می‌کند قابلیت‌های دیدگاه ادراکات اعتباری علامه در اتخاذ اندیشه سیاسی - اجتماعی واقع‌گرا (و غیرنسبی) را شرح دهد. مرعشی و دیگران (2018) در مقاله خود در تلاش‌اند تا وجوه اشتراک و افتراق اندیشه‌های اجتماعی علامه و لیپمن در جهت استفاده هر چه بهتر از آموزش فلسفه برای کودکان در نظام آموزشی و تربیتی رسمی و عمومی را روشن سازند.

حال خواننده این مقاله، به روشنی دریافته که موضوع پژوهش حاضر، یعنی همخوانی و یا ناهمخوانی آراء علامه در شرح حیات اجتماعی بشر و یا در تفسیر دو اصل الانسانی مدنی^۱ بالطبع و انسان مستخدم^۲ بالطبع بودن انسان، در یک هیچ‌یک از پژوهش‌های فوق‌الذکر مطرح نشده و طبعاً مقاله حاضر را از بداعت، تازگی و غیرتکراری بودن خارج نساخته است.

روش تحقیق

این پژوهش از روش اسنادی یا کتابخانه‌ای بهره برده است. مجموعه آثار منتشر شده مرحوم علامه و نیز پایگاه‌های اطلاعاتی مرتبط با عنوان این پژوهش، جامعه تحلیلی پژوهشی حاضر را تشکیل می‌دهند. این آثار و پایگاه‌های اطلاعاتی، ابتدا شناسایی و سپس به صورت متمرکز و عمیق مورد مطالعه و مذاقه قرار گرفته و پس از استخراج عبارات مناسب و مربوط و جمع‌آوری و فیش‌گیری و چینش منطقی داده‌ها، سرانجام به شیوه توصیفی - استنباطی، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته و یافته‌های این پژوهش به دست آمده است.

یافته‌های تحقیق

حیات اجتماعی انسان در شش اثر مرحوم علامه طباطبائی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ Q) مورد شرح و بسط قرار گرفته است. این آثار عبارت‌اند از *Osool-e Falsafeh va Ravesh-e Reālism*,

در این آثار عبارت‌اند از:

۱. در ابتدا باید متذکر شد به نظر می‌رسد مرحوم علامه ایده استخدام را از (Quran,

43/32) الهام گرفته‌اند:

أَهُمْ يُفْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ فَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا - آیا آن‌ها رحمت پروردگار تو را (بین مردم) قسمت می‌کنند؟ (این چنین نیست بلکه) ما معیشت آنان در حیات دنیا را بین آن‌ها تقسیم می‌کنیم و بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادیم تا بعضی از آن‌ها بعضی (دیگر) را به کار گیرند (تسخیر کنند / استخدام کنند / به خدمت گیرند).

ایشان در ذیل این آیه چنین نوشته‌اند: (آیه شریفه فوق) تقسیم معیشت بین انسان‌ها را همراه با علت این تقسیم رزق و روزی در جامعه انسانی، بیان کرده است؛ و شرح آن چنین است: کثرت نیازمندی‌های انسان در زندگی دنیوی او به‌گونه‌ای است که او قادر به تأمین همه آن‌ها به‌صورت انفرادی نبوده و محتاج اجتماع با سایر افراد، به شیوه استخدام و چرخش (بهره‌گیری هر یک از دیگری) در مرحله اول و از تعاون و تعاضد (با یکدیگر) در مرحله دوم می‌باشد ... پس (درنهایت) این امر به معاوضه (و ردوبدل کردن) عمومی آنچه افراد به‌طور اختصاصی دارا هستند، بازمی‌گردد. بدین گونه که هر فرد از هر آنچه از امور موردنیاز دنیوی که اضافه دارد به دیگری بذل می‌کند و معادل آن، از آنچه خود نیاز دارد، از دیگری می‌گیرد. ایشان سپس به ذکر مثال نانوایی پرداخته و بده و بستان و تسخیر دو جانبه نانوا و سقاء (کسی که آب نانوایی را تأمین می‌کند) و خادم و مخدوم را شرح می‌دهد و سرانجام می‌گوید: و بدین ترتیب هر بخشی از جامعه، امور موردنیاز خود از سایر بخش‌ها را تسخیر می‌کند و بخش‌های دیگر نیز، حال یا بلا واسطه و یا به‌واسطه و یا با وسایط به تسخیر او درآمده (و متقابلاً او را به خدمت می‌گیرند)، زیرا هر یک از بخش‌ها، با کمالات اختصاصی خود، با درجات مختلف، از بخش‌های دیگری برتری دارد که این برتری به اختلاف همت‌ها در بلندی و کوتاهی بازمی‌گردد. (Tabataba'i, n.d., Vol.18, 100)

حال به نظر می‌رسد اگرچه ظاهر اصل استخدام و مستخدم‌الطبع بودن با اصل مدنی بالطبع بودن انسان و حتی نوع تفسیر ارائه شده در ذیل استخدام‌گری انسان، متفاوت جلوه می‌کند ولی در حاق واقع، بیان دیگری از عامل احتیاج و اضطرار و ضرورت است چنانچه

۹ بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟

خود آن مرحوم نیز با عبارت «أَحْوَجْتَهُ إِلَى الْجَمَاعِ مَعَ غَيْرِهِ عَلَى طَرِيقِ الْإِسْتِخْدَامِ»، به آن تصریح داشته‌اند.

۲. در ذیل (Quran, 3/200)، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات) صبر کنید و (و در تحمل شدائد) صابر باشید و (با یکدیگر) ارتباط داشته باشید و تقوای خداوند را پیشه سازید، شاید به فلاح برسید.» مرحوم طباطبائی فصلی با عنوان «كَلَامٌ فِي الْمُرَابَطَةِ فِي الْمَجْتَمَعِ الْإِسْلَامِيِّ» گشوده‌اند که در ذیل آن پانزده مسأله را مورد بررسی قرار داده‌اند. در بحث اول، با عنوان انسان و الاجتماع، ایشان گفته‌اند: اینکه نوع انسانی، یک نوع اجتماعی است، نیازی به بحث زیاد در اثبات آن نیست، زیرا هر فرد از این نوع به‌طور فطری [طبیعی] اجتماعی است و انسان از ابتدا به صورت اجتماعی زندگی کرده است چنانچه تاریخ و آثار تاریخی بر جای مانده از عهد باستان که این نوع انسانی در آن اماکن زندگی می‌کرده و بر این زمین حکم می‌رانده، گواه بر آن است. ایشان سپس در مسأله دوم تحت عنوان «الانسان و نموه فی اجتماعه»، اظهار داشته‌اند: آنچه که با تأمل در زمینه این نوع (انسانی) ظاهر می‌شود این است که اولین جلوه‌ای که از اجتماع در او ظاهر شده، اجتماع خانوادگی از طریق ازدواج بوده است، زیرا عامل طبیعی آن، یعنی جهاز تناسلی، قوی‌ترین عامل اجتماعی بوده و این (اجتماع خانوادگی) محقق نمی‌شود مگر با بیش از فرد واحد، بر خلاف تغذیه و امثال آن (که به‌طور فردی هم امکان تحقق دارد)، سپس از این امر (یعنی اجتماع خانوادگی) خصوصیت دیگری که ما در بحث‌های گذشته این کتاب از آن به (اصل) استفاده نام بردیم ظاهر شده است و آن عبارت از واسطه قرار دادن انسان، انسان دیگری را در طریق برطرف کردن نیازمندی‌هایش، از طریق بسط سلطه‌اش و تحمیل اراده‌اش بر آن دیگری. سپس این استخدام دیگران در شکل ریاست ظاهر گردید، همچون ریاست بر منزل، ریاست بر قبیله، ریاست بر قوم و خویش (عشیره) و ریاست بر امت. (Tabataba'i, n.d., Vol. 4, 92-93)

مرحوم علامه درحالی‌که در متن اول، از فطری (طبیعی) بودن اجتماع برای انسان نام برده ولی در متن دوم از عامل استخدام (و نه فطرت) در شکل‌گیری اجتماع، بحث کرده‌اند، روشن است هرگاه انسان، به‌طور طبیعی مستخدم باشد دیگر به‌طور طبیعی (یعنی طبیعت اولی) مدنی و اجتماعی نخواهد بود بلکه بالطبع (طبیعت ثانوی)، زندگی جمعی را برای استخدام‌گری بیشتر و بهتر و آسان‌تر برخواهد گزید.

۳. در ذیل (Quran, 2/213)، كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ - مردم یک امت

واحدۀ بودند، پس خداوند انبیائی بشارت‌دهنده و اندازنده (از میان آنان) مبعوث نمود و همراه آنان، کتاب آسمانی را که به سوی حق (دعوت می‌کرد) نازل نمود تا در ا موری که مردم در آن اختلاف داشتند، حکم کند.

علامه ابتدا می‌گویند انسان، نوعی است که به‌طور فطری بر اجتماع و تعاون آفریده شده - در ابتدای زندگی اجتماعی‌اش در قالب امتّ واحدۀ بود و سپس در آن زندگی به حسب فطرت، در زمینه دست‌یابی به مزایای حیاتی بین آن‌ها اختلاف پدید آمد. (Tabataba'i, n.d., Vol. 2, 111) و در ادامه بحث، در ضمن عنوان «جریه علی استخدام غیره انتفاعاً»، به شرح تفصیلی تصرف انسان در طبیعت و استخدام آلات و ابزار و صناعات و فنون، جهت بهره‌وری از طبیعت اعمّ از جمادات و نباتات و حیوانات پرداخته و در انتها نتیجه می‌گیرند که چنین انسان که کلّ طبیعت را به خدمت گرفته، هیچ‌گاه در استخدام هم‌نوع خود برای رسیدن به مقصود و رفع نیازمندی‌های خود کوتاهی نمی‌کند. (Tabataba'i, n.d., Vol. 2, 116) و سپس عنوان «کونه مدنیاً بالطبع» را مطرح کرده و در ذیل آن چنین می‌گویند: «إلا اینکه انسان هنگامی که متوجّه شد سایر هم‌نوعان و هم‌جنسان او، همان را از او می‌خواهند که او از آن‌ها تقاضا دارد، با آن‌ها مصالحه نمود و راضی شد تا آن‌ها هم، هم‌وزن بهره‌ای که او از آن‌ها می‌برد، آن‌ها نیز از او منتفع گردند و این امر حکم انسان است به وجوب پدید آوردن مدینه و اجتماع تعاونی و لازمه آن، حکم به لزوم استقرار اجتماع (مدنی) به‌گونه‌ای است که هر ذی‌حقی به‌حق خود برسد و نسبت‌ها و رابطه‌ها، متوازن شود و این حالت، حالت عدالت اجتماعی است. پس این حکم یعنی حکم انسان به (ایجاد) اجتماع مدنی و عدالت اجتماعی، حکمی است که اضطرار موجب، آن شده است و اگر نبود اضطرار مذکور، هیچ‌گاه انسان به آن (یعنی زندگی اجتماعی) حکم نمی‌کرد و تن نمی‌داد؛ و این معنای آن چیزی است که گفته می‌شود: انسان مدنی بالطبع است و انسان به عدالت اجتماعی حکم می‌کند، به‌درستی که این حکم (یعنی مدنی بالطبع بودن و عدالت اجتماعی) امری است که حکم استخدام مذکور آن را علی‌سبیل‌الاضطرار، به‌گونه‌ای که شرح آن گذشت، پدید آورده است؛ و از این‌رو هرگاه انسانی بر دیگری قوی‌تر شود، حکم اجتماع تعاونی و عدل اجتماعی ضعیف‌تر می‌شود، سپس فرد قوی آن را در حق ضعیف رعایت نمی‌کند؛ و ما مشاهده می‌کنیم چگونه ملت‌های ضعیف از ناحیه امت‌های قوی در رنجند و بر همین شیوه، تاریخ (از گذشته) تا به امروز که ادعا می‌شود عصر تمدّن و آزادی است، جریان داشته است. (Tabataba'i, n.d., Vol. 2, 117)

بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟ ۱۱

به هرتقدیر، مرحوم علامه اگرچه عنوان بحث خود را کون الانسان مدنی بالطبع قرار داده و در شرح آن از زندگی تعاونی بشر بحث کرده است ولی در ادامه، زندگی مدنی و اجتماعی بشر را ناشی از طبیعت استخدام‌گری وی تلقی کرده و در نتیجه زیربنای زندگی جمعی بشر را اصل به خدمت‌گیری (استخدام / تسخیر) نوع انسان دانسته است. از این رو می‌توان به روشنی اظهار داشت که از نظر علامه اصل اولی در انسان، اصل استخدام و رقابت است (الانسان مستخدم بالطبع) و در سایه آن اجتماع و مدینه شکل گرفته است، پس هرگاه گفته شود، الانسان مدنی بالطبع باید معنا کرد الانسان مدنی بالطبع الثانیة ای التّطّبع.

۴. در بخش سوّم از کتاب قرآن در اسلام، ذیل عنوان «نوع انسان به چه معنا اجتماعی است»، مرحوم علامه در ابتدا پاسخی تاریخی به سؤال فوق داده و می‌گویند: در اینکه نوع انسان در خارج اجتماعی است و پیوسته در حال اجتماع و دسته‌جمعی زندگی می‌کرده و می‌کند و افراد دست‌به‌دست همدیگر داده، با تعاون به رفع حوائج (یکدیگر) می‌پردازند، تردیدی نیست»، ایشان سپس می‌پرسند «ولی آیا این تعاون و همدستی را به مقتضای طبع اولی می‌خواهد و از اول مایل است که فعالیت‌های خود را آمیخته با دیگران انجام دهد و از مجموع محصول کار، به حسب وزن اجتماعی که دارد برای خود بردارد؟»؛ و سپس پاسخ می‌دهند: «آنچه ما می‌یابیم این است که طبیعت شخصی انسان حوائج و نیازمندی‌هایی دارد و برای رفع نیازمندی‌های خود، از همه‌چیز استفاده می‌کند، در راه وصول به مقاصد خود از بسایط و مرکبات زمین کمک می‌گیرد، اقسام نباتات و درخت‌ها را از برگ و میوه گرفته تا ساقه و ریشه و انواع حیوانات و محصولات، وجود آن‌ها را به مصرف نیازمندی‌های خود می‌رساند و همه را استخدام نموده، از فواید وجود آن‌ها بهره برده، نواقص خود را با آنچه به دست آورده تکمیل می‌کند»؛ و سپس می‌پرسند: آیا انسانی که حالش این است و هر چه پیدا می‌کند در راه منافع خود استخدام نموده، از نتایج وجودش استفاده می‌کند، وقتی که به هموعان خود رسید، احترام گذاشته، رویه‌ای دیگر پیش خواهد گرفت و از راه صفا دست تعاون و همکاری به سوی آن‌ها دراز کرده و در راه منافعشان از بخشی از منافع خود چشم خواهد پوشید؟»؛ و سپس پاسخ می‌دهند: «نه هرگز. بلکه انسان از یک‌طرف نیازمندی‌های بی‌شمار خود را که هرگز به تنهایی از عهده برآوردن همه آن‌ها نخواهد درآمد حس می‌کند و امکان رفع بخشی از آن نیازمندی‌ها را به دست هموعان دیگر خود درک می‌نماید و از طرف دیگر مشاهده می‌کند که دیگران نیز همانند وی هستند و از منافع خود چشم‌پوشی نمی‌کنند». ایشان سپس به این نظر می‌رسند که: «اینجا است که اضطراراً، به

تعاون اجتماعی تن می‌دهد؛ و مقداری از منافع کار خود را برای رفع نیازمندی، به دیگران می‌دهد و در مقابل آن، مقداری که برای رفع نیازمندی‌های خود لازم دارد، از منافع کار دیگران دریافت می‌کند و در حقیقت وارد یک بازار دادوستد عمومی می‌شود که پیوسته سرپاست و همه‌گونه لوازم زندگی در آن به فروش می‌رسد؛ و آنگاه نظر مذکور را اینگونه جمع‌بندی می‌کنند: «از بیان گذشته روشن می‌شود که مقتضای طبع اولی انسان که منافع خود را می‌خواهد این است که دیگران را در راه منافع خود استخدام کند و از بهره کار ایشان استفاده نماید و تنها از راه اضطرار و ناچاری است که به اجتماع تعاونی تن می‌دهد، این مسأله از مطالعه حال کودکان بسیار روشن است ... گواه دیگر مطلب اینکه عادتاً می‌بینیم که هر وقت انسان قدرتی که فوق قدرت دیگران باشد به دست آورد بی‌محابا به اجتماع تعاونی و لوازم آن پشت پا زده، به استخدام افراد می‌پردازد و منافع کارشان را بدون عوض به خود اختصاص می‌دهد». ایشان در انتهای این بخش ضمن استناد به (Quran, 43/32) (که در صفحات قبل ذکر شد)، آن را این‌گونه شرح می‌دهند: آیه کریمه اشاره می‌کند به حقیقت اجتماع تعاونی انسان که در آن هر یک از افراد در بخشی از مایه زندگی به دیگران فائق می‌باشد و در نتیجه افراد با درجات مختلفی متفاوتند و هر یک از ایشان در آنچه فائق است دیگران را مسخر خود ساخته و اعمالشان را به نفع خود برمی‌گرداند و در نتیجه افراد مانند تار و پود جامه به هم بافته شده، یک واحد اجتماعی را تشکیل می‌دهند ... آیه کریمه (آنه کان ظلوماً جهولاً، احزاب / ۷۲) اشاره می‌کند به غریزه طبیعی استخدام که انسان به واسطه آن به حریم دیگران تجاوز کرده، دست روی منافعشان می‌گذارد».

(Tabataba'i, 1997, 78-80)

حال در این بخش مرحوم علامه اصل استخدام‌گری را با وضوح بیشتری شرح داده‌اند. ایشان اظهار داشته‌اند اصل اولی در انسان، استخدام‌گری و رقابت در استخدام بیشتر است و تعاون و یاری‌گری از روی اضطرار و ناچاری روی می‌دهد. پس هر گاه این ضرورت و اضطرار برطرف شود، انسان به خوی اولیه خود بازگشته و دست به تعدی‌گری به منافع دیگران می‌زند و از گردونه تعاون و همکاری خارج می‌شود. از این رو می‌توان گفت انسان مستخدم بالطبع (طبیعت اولی) و مدنی بالطبع (طبیعت ثانوی، یعنی بالتطبع).

۵؛ و اما بیان ایشان در رساله الانسان فی الدنيا (انسان در دنیا) که بسیار مختصر است، چنین می‌باشد: «برای افراد انسان به‌تنهایی تحصیل همه کمالات ملائم با ذاتش ممکن نیست، زیرا در جمیع جهات ذاتش، محتاج به تکامل است و احتیاجات زندگی‌اش نیز بسیار گوناگون است و درعین حال در مقابل تحصیل بسیاری از کمالات موانع متعددی

بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟ ۱۳

وجود دارد و بنابراین مجموع این جهات، انسان را مجبور به اجتماع و تعاون و تمدن (شهرنشینی) ساخته است تا این که هر فردی به جهت یا جهات معدودی در حدّ طاقت و وسعش بپردازد و به نحو اشتراک و اجتماع زندگی نماید و از این جا احتیاج به تفهیم و تفهّم روی نمود و بشر برای تأمین این جهت ابتدا از اشاره شروع نمود و سپس از اصوات کمک گرفت و از آن پس کاربرد اصوات، با تمیّز آن‌ها از یک دیگر در مورد مقاصد مختلف، تکامل یافت. (Tabataba'i, 2015, 54)

ایشان اگرچه در متن فوق از اصل مدنی بالطبع بودن و یا از اصل استخدام نامی نبرده است ولی در شرح خود از زندگی اجتماعی انسان از اجبار (ناچاری، ضرورت و اضطرار) به اجتماع و تعاون و تمدن سخن گفته که با نوشته‌های ایشان در کتب دیگر همخوانی دارد.

۶. علامه در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، ذیل عنوان «اصل استخدام و اجتماع» به تحلیل فلسفی این اصل پرداخته است. ایشان بحث را بدین گونه آغاز می‌کند که «ما در خارج بهر پدیده مادی که می‌رسیم ... (می‌بینیم) که برای حفظ بقاء خود از خارج (یعنی طبیعت)، به نحوی استفاده می‌نمایند و این خاصیت در همه موجودات و به‌ویژه در یکدسته از موجودات که جانوران زنده را تشکیل می‌دهند بسیار روشن می‌باشد» ایشان، سپس با شرح تصرّف و به کارگیری انسان از طبیعت، جمادات، نباتات و حیوانات، سؤالی را بدین شرح، مطرح می‌کنند «آیا این موجود عجیب با نیروی اندیشه خود اگر با یک هم‌نوع خود (انسان دیگر) روبه‌رو شود به فکر استفاده از وجود او و از افعال او نخواهد افتاد؟ و در مورد هم‌نوعان خود استثنا قائل خواهد شد» و در پاسخ می‌گویند: «بی شبهه چنین نیست زیرا این خوی همگانی یا واگیردار را که پیوسته دامنگیر افراد انسان می‌باشد نمی‌توان غیرطبیعی شمرد و خواه ناخواه این روش مستند به طبیعت است». ایشان مجدداً سؤال مهم دیگری را مطرح می‌کنند: آیا روش استخدام مستقیماً و بلاواسطه مقتضای طبیعت می‌باشد و این اندیشه نخست در مغز انسان جایگیر شده و در دنبال وی اندیشه دیگری به نام اندیشه اجتماع (گردهم آمدن و زندگی دسته‌جمعی کردن) پیدا می‌شود؟ یا اینکه انسان با مشاهده هم‌نوعان خود اول به فکر اجتماع و زندگی دسته جمعی افتاده و افراد نوع، به همدیگر گرائیده و زندگانی تعاونی را پی‌جویی نموده و همه از همه برخوردار می‌شوند و ضمناً گاهی یا بیشتر اوقات، اجتماع از مجرای طبیعی خود منحرف شده و مبدل به یک توده هرج‌ومرج و سودبری و رنج‌کشی و بالاخره بردگی و استثمار می‌شود؟ ایشان در پاسخ می‌گویند: «ما گمان می‌کنیم که یک بررسی [میدانی] یا تماشای فعالیت‌های ابتدایی نوع

انسان و روش‌های ساده بیشتر انواع دیگر حیوان و همچنین بررسی تجهیزات طبیعت پاسخ حقیقی این پرسش را مشخص می‌سازد؛ و در ادامه توضیح می‌دهند که: «اصولاً نمی‌توان باور کرد که انسان با همه پدیده‌های جهان کار داشته باشد ... و در درجه اول سود خود را بخواهد، ولی تنها در یکدسته از آن‌ها (یعنی هم‌نوعان خود) استثنائاً اجتماع را خواسته و استخدام را تبدیل به استفاده اشتراکی نماید. پس در حقیقت این‌گونه اجتماع (انسانی) فرع استخدام بوده و در اثر پیدایش توافق دو استخدام از دو طرف متقابل می‌باشد نه اینکه طبیعت، انسان را مستقیماً به چنین اندیشه‌ای رهبری نماید». سرانجام جناب ایشان به این جمع‌بندی می‌رسند که: «۱. انسان در نخستین بار، استخدام را اعتبار داده است. ۲. انسان مدنی بالطبع است. ۳. عدل اجتماعی خوب و ظلم بد می‌باشد ... انسان با هدایت طبیعت و تکوین، پیوسته از همه، سود خود را می‌خواهد (اعتبار استخدام) و برای سود خود، سود همه را می‌خواهد (اعتبار اجتماع) و برای سود همه، عدل اجتماعی را می‌خواهد (اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم)». (Tabataba'i, 2008, Vol. 2, 193-199)

عبارات فوق کاملاً گویا و روشن است. ایشان هم به اصل انسان مستخدم بالطبع اعتقاد دارد (در رتبه اول) و هم به اصل انسان مدنی بالطبع (منتهی در رتبه دوم). هم به تعاون و همیاری بشر در رفع نیازمندی‌های یکدیگر تصریح دارد (در حالت نیاز و ناچاری و ضرورت و اضطرار) و هم به خدمت گرفتن و بهره گرفتن و نفع بردن از منافع دیگران (به صورت غریزی و طبیعی و فطری).

در مجموع، عباراتی که در صفحات قبل ذکر شد، دربرگیرنده همه بیانات و توضیحات مرحوم علامه طباطبائی در زمینه حیات اجتماعی انسان ذیل عناوین انسان مدنی بالطبع و انسان مستخدم بالطبع بوده است.

بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟ ۱۵

جدول ۱: مقایسه لوازم حاصل از مدنی بالطبع یا مستخدم بالطبع بودن انسان

Table 1: Comparison of Requirements of Human Beings' Naturally Civil and Naturally Employed Entity

اگر انسان موجودی مستخدم بالطبع باشد:	اگر انسان موجودی مدنی بالطبع باشد:
۱. استخدام‌گری و بهره‌جویی از ثمرات دیگران برای او اصل اولی و اولویت اول را تشکیل می‌دهد.	۱. زندگی اجتماعی برای او امری طبیعی خواهد بود.
۲. او اگر بتواند بدون پیوستن به جمع و جامعه، نیازهای خود را تأمین کند، نیازی به پیوستن به جمع در خود احساس نمی‌کند.	۲. او همانند جزئی از یک کل خواهد بود که به سوی آن در حرکت است.
۳. او از روی ضرورت و ناچاری و برای تأمین بهتر و بیش‌تر نیازهای جسمانی خود به جامعه و زندگی اجتماعی می‌پیوندد.	۳. انفراد، تفرّد، عزلت و جدادگی از جمع و جامعه، حالتی غیرطبیعی و غیرعادی خواهد بود.
۴. او موجودی رقابتی است و همواره در سودای بهره‌گیری بهتر و بیشتر از منافع دیگران است.	۴. او موجودی تعاونی و یاری‌گر بوده و در جهت بقاء کل اجتماعی با سایر انسان‌ها همکاری می‌کند.
۵. او همراه با دیگران تضاد منافع دارد و اگر تن به همکاری و تعاون با دیگران می‌دهد تنها به جهت بهره‌مندی بیش‌تر از دسترنج دیگران است.	۵. نظم، انضباط، تقسیم کار، همکاری مشترک برای تحقق اهداف کل اجتماعی از ویژگی‌های این اصل است.
۶. مهم‌ترین کمالات او در سایه رقابت و چشم‌وهم‌چشمی با دیگران به دست می‌آید.	۶. همه کمالات و فضایل انسانی به نحوی با جمع و جامعه بستگی دارد. او در درون جامعه به کمال می‌رسد و کمالات خود را تحصیل می‌کند و نه در عزلت و گوشه‌نشینی و انزوا.
۷. او موجودی منفرد و خودمحور است و جامعه برای او فضا و زمینه‌ای است که در آن منیّت و خودیّت خود را ارتقاء می‌بخشد.	۷. اگرچه فرد دارای شخصیت و هویت استقلالی است ولی نوعاً تحت تأثیر جامعه قرار داشته و عقاید و باورها و ارزش‌ها و هنجارها و نمادهای جمعی را می‌پذیرد.

بحث و نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی این بحث باید گفت زندگی طبیعی انسان به دو صورت می‌تواند در نظر گرفته شود که هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارد. اول، انسان به‌طور طبیعی موجودی اجتماعی آفریده شده باشد. در این صورت او به‌طور ذاتی، درونی، فطری و طبیعی، میل به پیوستن به جمع و جماعت و جامعه را خواهد داشت. همانند جزء در پیوستن به کل و همانند رود در پیوستن به دریا. او موجودی متعاون و یاری‌گر است و با همکاری سایر اعضا و اجداد، بقاء کل اجتماعی را تداوم می‌بخشد و در سایه و ذیل آن نیز حضور و وجود دارد. جمع بما هو جمع را می‌خواهد و می‌جوید و سپس در پرتو آن نیازهای خود را تأمین می‌کند.

دوم، انسان به‌طور طبیعی موجودی مستقل و انفرادی آفریده شده باشد. در این صورت پیوستن او به جمع و جامعه می‌تواند معلول یکی از دو حالت باشد، یا به خاطر ضرورت و اضطرار و ناچاری (در رفع نیازهای جسمانی و برخورداری از امنیت و امثال آن) تن به زندگی جمعی و اجتماعی می‌دهد و یا به خاطر محاسبات عقلانی و بهره‌مندی از منافع و مواهب بیشتر زندگی با دیگران، زندگی اجتماعی را انتخاب می‌کند. به‌هرتقدیر، او به‌طور طبیعی و ذاتی و فطری، اجتماعی نیست بلکه توسط عوامل بیرونی، (اضطرار و ناچاری) مجبور به تن دادن به زندگی جمعی شده و یا به خاطر سود و نفع بیشتر، آن را پس از سبک و سنگین کردن، انتخاب و برگزیده است. او درعین‌حال به‌طور طبیعی موجودی رقابتی است که به خاطر اضطرار و یا انتخاب منافع بیشتر، تن به زندگی جمعی و تعاون با دیگران داده است.

همین تصویر را می‌توانیم با دو اصطلاح انسان مدنی^۱ بالطبع و انسان مستخدم^۲ بالطبع، متناسب با مباحث علامه^۳ به‌طور روشن‌تر شرح دهیم. اگر انسان را موجودی مدنی^۴ بالطبع بدانیم، باید بپذیریم که او به‌طور طبیعی و فطری و ذاتی میل به جمع و جامعه دارد و به آن می‌پیوندد. جمع و جامعه کمال طبیعی اولی اوست که با پیوستن به آن، حاصل می‌شود. همانند میل به تشکیل خانواده و پیوستن به خانواده که در نهاد هر یک از زوجین وجود دارد و همانند متصل بودن عضو با کل بدن که در ضمن اتصال، حیات و نشاط می‌یابد. انسان در سایه پیوستن به جمع و تعاون با هم‌نوعان، ضمن تحصیل غایت اولی خود، سایر نیازهای حیاتی جسمانی خود اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و امنیت را تأمین می‌کند. او موجودی تعاونی است و نه رقابتی. ولی اگر انسان را موجودی مستخدم^۵ بالطبع بدانیم که به‌طور طبیعی و فطری و ذاتی و جبلی میل به خدمت گرفتن دیگران و بهره بردن از منافع دیگران برای رفع نیازهای حیاتی خود را دارد، در این صورت باید بپذیریم که او ذاتاً و طبیعتاً اجتماعی نیست بلکه مستقل و منفرد است و اگر می‌توانست به زندگی انفرادی ادامه دهد هیچ‌گاه تبعات زندگی جمعی را نمی‌پذیرفت، منتهی از روی عجز و ناچاری و ضرورت و اضطرار برای رفع نیازهای حیاتی خود تن به همزیستی با دیگران داده و به استخدام دیگران پرداخته و از بخشی از منافع خود گذشت کرده تا بتواند از منافع دیگران بهره‌مند گردد. بر این اساس، زندگی اجتماعی، در اصل زندگی رقابتی است و هر فرد تلاش می‌کند تا رقیب را کنار زده و بهره بیشتری از منافع دیگران ببرد. انسان در ذات و باطن خود، تمایلی به پیوستن به دیگران ندارد و جمع بما هو جمع را در ذات خود نمی‌جوید بلکه منافع آن‌ها را می‌خواهد و بالمآل به آن‌ها می‌پیوندد تا خواسته خود را

بررسی آراء علامه طباطبائی در زمینه زیست اجتماعی انسان؛ همخوانی یا ناهمخوانی؟ ۱۷

تأمین کند. پس اولاً و بالذات مُستخدِم است و ثانیاً وبالعرض اجتماعی؛ طبیعتاً و فطرتاً استخدام‌کننده و رقابتی است و تطَبُّعاً و عادتاً اجتماعی است و تعاونی.

روشن است که این دو دیدگاه در عرض هم قابل جمع نیست و ویژگی‌ها و لوازم و پیامدهای متضادی دارد که امکان هرگونه همسازی و همخوانی را نفی می‌کند. اولی ذات انسان را خیر تصویر می‌کند و دومی شرّ. اولی انسان را دگردوست تصویر می‌کند و دومی خود دوست.

قابل ذکر است استاد شهید مرتضی مطهری؛ به‌طور گذرا به این تنافی اشاره کرده‌اند: «بعد ایشان [آقای طباطبائی] حرف دیگری می‌زنند که آن را در جاهای مختلف مثل تفسیر المیزان و غیره خیلی تکرار می‌کنند و آن این است که: یکی از اعتبارات (انسان)، اعتبار استخدام است ... و این اعتبار، اختصاصی به مواد خارجی و جمادات و نباتات و غیره ندارد، انسان به هر انسان دیگر هم به چشم استخدام نگاه می‌کند و این را هم یک اعتبار عمومی و یک امر فطری برای انسان می‌دانند که انسان بالطبع، استثمارگر آفریده شده است، بعد مسائل اجتماعی و اخلاقی را به حکم یک اصل ثانوی می‌پذیرند ... شاید بین گفته‌های ایشان در جاهای مختلف، اختلاف هم وجود داشته باشد (ولو به حسب ظاهر). در این جا بگویند استخدام یک امر فطری است، در عین حال، عدالت اجتماعی هم یک امر فطری است، ولی این فطرتی است که با فطرت دیگر تعدیل شده است و گاهی در تفسیر تصریح می‌کنند که انسان مدنی بالطبع نیست بلکه مدنی بالتطَبُّع است (که قهراً به همان بحث ارسطو برمی‌گردد که آیا انسان مدنی بالطبع هست یا نه)، در این جا (مقاله ششم اصول فلسفه) می‌گویند انسان مدنی بالطبع است ولی طبعی که در این جا می‌گویند همان تطبعی است که در جاهای دیگر می‌گویند، یعنی این مطلب را قبول ندارند که انسان به حسب غریزه، اجتماعی آفریده شده باشد. اجتماعی بودن را نتیجه تعادل و تراجم دو غریزه می‌دانند، از این نظر، سخن ایشان قدری شبیه تکاملیون و داروینیست‌های امروز می‌شود که معتقدند اصل در انسان و حیوان تنازع است و همین اصل استخدام، بالاخره صورت محترمان‌های از تنازع بقاء است، زیرا اصل در انسان تنازع است و تعاون در اثر تنازع پیدا شده است و انسان برای بقاء تنازع می‌کند.» (Motahhari, 1981, 400-401)

بلی به نظر می‌رسد که ایراد استاد شهید بر استاد علامه درست باشد. اصل استخدام دارای تبعات و لوازمی است که نمی‌توان بدان گردن نهاد. اگر انسان موجودی استخدام‌کننده و استثمارکننده باشد باید در اخلاق به او گفت پس بیشتر استخدام و استثمار کن و بیشتر بهره بکش تا به طبیعت خود بهتر تحقق بخشیده باشی! نه اینکه به او

گفته شود دیگران را استخدام نکن، از منافع دیگران بهره نبر، با دیگران متعاون باش، با دیگران همکاری کن، زیرا این توصیه، با آن طبیعت و ذات، ناهمخوان و ناهمساز است، اگر انسان به طور فطری، موجودی رقابتی و رقابت جو باشد معنا ندارد در اخلاق به او توصیه شود، تعاونی باش و با هم نوع خود یاری‌گری کن و غم و درد و رنج دیگران را بخور. این توصیت، با آن واقعیت و حقیقت همخوانی ندارد. علاوه بر آنکه اصل استخدام‌گری، با همه متون اسلامی در زمینه مؤاخاة و برادری و یاری‌گری اسلامی همچون المؤمن آخ المؤمن و یا مثل المؤمنین فی تواددهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد (Davari, T., (1393/2014), PP. 5-10) و یا همانند تعاونوا علی البرّ والتقوی ولاتعاونوا علی الإثم والعدوان (Quran, 5/2) و یا احادیثی که به ما می‌گوید الخلق کلهم عیالُ الله، وَأَحَبُّهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْفَعُهُمْ لِعِیَالِهِ. (Hemyari, 1413 Q, 120) غیرقابل جمع و ناسازگار است.

اینک به نظر می‌رسد خواننده محترم، به روشنی پاسخ پرسش‌های مطروحه در انتهای بخش اهداف را دریافته است. پرسش اینکه مرحوم علامه در شرح اصل الانسان مدنیّ بالطبع آیا به این اصل وفادار مانده و یا آن را به اصل الانسان مستخدمً بالطبع تفسیر کرده‌اند؟ پاسخ این است که به گواه عباراتی که در صفحات قبل نقل شد، ایشان در اکثر موارد، اصل اول (مدنی بالطبع) را به اصل دوم (مستخدمً بالطبع) تفسیر و تحویل کرده‌اند؛ و اما سؤال اینکه آیا این دو اصل با هم همخوان و سازگارند و یا ناهمخوان و ناسازگار؟ پاسخ این است که بر طبق آنچه که در ابتدای این بخش آورده‌ایم، دو اصل فوق، به لحاظ ویژگی‌ها و پیامدها، با هم ناهمخوان و ناسازگار و غیرقابل جمع می‌باشند؛ و اما سؤال اینکه ویژگی‌ها و لوازم هر یک از دو اصل فوق کدام‌اند؟ پاسخ این است که اصل الانسان مدنی بالطبع، اصلی تعاونی و جمعی است و لازمه اخلاقی و تربیتی آن، توصیه‌های دگرخواهانه و انسان‌دوستانه و رعایت حقوق جمع و تقدّم حقوق جمع بر حقوق فرد است. ولی اصل الانسان مستخدمً بالطبع، اصلی رقابتی و فردگرایانه است؛ و لازمه اخلاقی و تربیتی آن، توصیه‌های مبتنی بر ارتقاء ظرفیت‌ها و تلاش‌های فردی در رقابت با رقباست، سبقت جستن از دیگران، مراعات خود را کردن و حقوق خود را بر سایرین مقدّم داشتن از جمله لوازم این اصل است.

References

- 0 Aristotel, (1970). *Politics*, Trans. By Hamid Enayat, 2 Edition, Sherkat-E
Sehāmi-E Ketāb-Hāye Jibi.
- 0 Aristotle, (1999). *Politics*, Trans. By Benjamin Jowett, Batoche Books,
Kitchener.
- 0 Bouzarinejad, Y, (2012). *A review of Allameh Tabatabai's Explanation of
Social Life*, Volume 2, Issue 2, P 41-62
- 0 Davari T. Mahmood, (2014). *Sociological Metaphors in Islamic Texts*, In
Journal of Motāleāte-E Qurān Va Hadith, 2 (7), 5-35.
- 0 Farabi, A, (1987). *Al-Siyasat Al-Madaniyah*, Footnotes by Dr. Foozi Metri
Najjar, Qom, Al-Maktabah Al-Zahrā.
- 0 -----, (1405 Q). *Fosoolon Montaze'Ah*, Corrected by Dr. Foozi Metri
Najjar, Qom, Al-Maktabah Al-Zahrā.
- 0 -----, (1986). *Kitab Al-Mellah Va Nosooson Okhrā*, Corrected by
Mohsen Mahdi, Beirut, Dar Al-Mashrigh.
- 0 -----, (1991). *Ārāo Ahl Al-Madina Al-Fazilah*, Footnotes by Dr. Al-
Bir Nasiri Nasri, 6th Edition, Berut, Dar Al-Mashrigh.
- 0 Hassanifar, A, (2017). *The function of theory of constructional perceptions in
Allamah Tabatabai's socio-political thought*, Journal of Philosophical
Theological Research, Volume 19, Issue 71, pp.237-257
- 0 Himyari, (1413 Q). *Qhorb Al-Isnād*, First Edition, Qom, Āl Al-Bayt.
- 0 Ibn Sina, (1404 Q). *Al-Shefa*, Corrected by Saïd Zāyed, Qom, Maktaba
Mar' Ashi Najafi.
- 0 Ibn-Khaldoon, 'Abd Al-Rahmān, (1424 Q). *The Introduction*, Beirut, Al-
Maktabah Al-'Asriyah.
- 0 -----, Abd Al-Rahman, (1980). *The Introduction*, Trans. By
Mohammad Parwin Gonābādi, Vol. 1, 4th Edition, Tehran, Bongah-E
Tarjameh Va Nashr-E Kitāb.
- 0 Jahangir I. (2004). *A glance on Allameh Tabataba'i Social Thoughts*, Quarterly
Journal of Marafat, No 80. pp.19-28
- 0 Kapleston, F, (1983). *History of Philosophy*, Vol. 1, Part 1, Trans. By Sayyed
Jalāl Al-Din Mojtavavi, Tehran, Markaz-E Enteshārat-E Elmi Va Farhangi.
- 0 Karami Ghahi, M, (2016). *Theory of Conventional Ideas as an Anthropological
Theory*, Journal of Philosophy & Theology, Volume 20, Issue: 4, Issue 80,
pp 132 – 156.
- 0 Lakzai, N & Fallah M. (2015). *A Study on the Position of the Social-Political
System in the Thoughts of Allameh Tabataba'i*, Sepehr_e Siasat, Volume 3,
Issue 3. P 83 – 113.
- 0 Marashi, SM et al. (2018). *A Comparative Study of Social Thinking in Allameh
Tabataba'i and Lipman's Views and its Implications for Philosophy for
Children (P4C)*. Quarterly Journal of Applied Issues in Islamic Education,
Volume 3, Issue 1, p 149- 186.

- 0 Motahhari, M, (1981). *Akhlāgh Va Jāvdānegi, in Yād Nāmeḥ-E Ostād-E*
0 *Shahid Mortazā Motahhari*, Book 1, Supervized By Abdol-Karim Soroosh,
0 Tehran, Sāzmān Enteshārāt Va Āmoozesh-E Enghelāb-E Islami.
- 0 -----, (2000). *Majmo‘Ah-E Asār*, Vol. 2, 9th Edition, Tehran, Sadra.
- 0 -----, (2001). *Majmo‘Ah-E Asār*, Vol. 6, 8th Edition, Tehran, Sadra.
- 0 -----, (2018). *Majmo‘Ah-E Asār*, Vol.31, 2th Edition, Tehran, Sadra.
- 0 Plato, (2001). *Republic, Collection of Plato’s Works*, Vol. 2, Trans. By
0 Mohammad Hasan Lotfi, 3th Edition, Tehran, Sherkat-E Sehāmi Entāsharāt-E
0 Khārazmi.
- 0 -----, (1991). *Republic*, Trans. By Allan Bloom, First Edition, Basic
0 Books.
- 0 Pourhassan, G. (2014). *Social Contingents and its Noetic Outcomes: A*
0 *Recitation of Allameh Tabataba’i’s Viewpoint, Wisdom and Philosophy*,
0 Volume 9, Issue 36, P 47-70
- 0 S‘Adi, Mosleh Al-Din, (1989). *Golestān*, Corrected by Mohammad Ali Forooqi,
0 7th Edition, Tehran, Ghoghnoos.
- 0 Sharif Razi, (1989). *Nahj Al-Balāqah*, Trans. By Sayyed J‘Afar Shahidi, First
0 Edition, Tehran, Sazmān-E Enteshārāt Va Amozesh-E Enghelāb-E Islami.
- 0 Tabataba’i, MH, (1997). *Qorān Dar Islam*, 8th Edition, Tehran, Dar Al-Kotob
0 Al-Islamiyah.
- 0 -----, (2008). *Osool-E Falsafeh Va Ravesh-E Reālism*, Vol. 2, 16th
0 Edition, Tehran, Sadra.
- 0 -----, (2015). *Resāleh-E Ensān Dar Donyā, In Kitāb-E Ensān Az*
0 *Āqāz Tā Anjām*, Trans. and Comment by Sadigh Larijani, 6th Edition, Qom,
0 Boostan-E Kitāb.
- 0 -----, N.D., *Al-Mizān*, Vol. 2, 4 & 18, Qom, Jame‘Eh-E Modarresin.